

### خط سرخ با هراس...

نیستان تا نیستان آتشی در ناله ها پیداست  
عطش می بارد از چشم، نگاهم خیره بر صحراست  
من و این سوز تنهایی، من و درد شکیبایی  
تو این جا با منی اما نگاهم سخت ناپیاست  
تو را می جویم از هر جا، تو را می بویم از هر باغ  
دلم در آتش سوزان، نگاهم سیل خون پلاست  
جدا افتاده ام از تو نمی یابم نشان، اما  
دلم پیوسته می گوید که آن آینه در اینجاست  
زمان سرگشته می گردد، زمین بر خویش می لرزد  
صدا در کوه می پیچد ز طوفانی که ناپیداست  
کسی آن سوی این آبی، مهیا کرده اسبش را  
که می بینم ردایش را ز پشت ابرها پیداست  
کسی می آید از آن دورها، عین یقین است این  
زمین را وارث آخر، زمان را حجت تنهاست  
کسی از مشرق شیعیه، به برق تیغ او آتش  
به دوشش رایت طوفان به مشتش خشم دریاهاست  
نه ترس از فتنه و شورش، نه خوف از برق و بورانش  
نه بیم از موج و طوفانش، که خود طوفان صد دریاست  
کسی می گفت: او در «دشت عباس» آب در مشکش  
میان خط و خون، هر صبح و شب سقای سنگرهاست  
و می دیدند بین قبر مفقودان که می گردد  
به روی شال پیشانی خط سرخ یا «زهر» ست  
و من هر صبح آدینه به سمت کعبه می گریم  
نگاهم منتظر، جانم به «آمن» و «صدقنا» ست  
و من هر شام تیغم را جلا با اشک و خون دادم  
که همراهی کنم شاید سواری را که با فرداست  
حسین اسرافیلی

## دارد زمان آمدنت در می شود...

او خواهد آمد و جهانی از بهار عدالت را به ارمغان می آورد.  
او خواهد آمد و از برکت گامهای استوارش، عطر آسمان امن و آرامش، در گستره کره خاک خواهد پیچید.  
او که آید تمام اندوه شقایق های احساس و همه بغض های مظلومیت، بدل به گلوازه های سکون و قرار و لبخند می شوند!  
قائم آل نور و عشق که بالهای حکومتش را بگستراند، خورشید برکت، سراسر دلهای پریشان را سایه می افکند!  
ما چشمم بره توایم آقا!... در روزگاری که طواغیت و فراعنه و عمله جور، عاشقان «راستی» و دلسپردگان «عاشقی» را به مسلخ می برند، در ایامی که «عشق» مظلومیت خود را در افقهای زمین فریاد می کند؛ آقا! ما... ما محتاج ظهورتان هستیم!  
در آستانه ی میلاد نورانی تان، «چشم به راه سیده» تقدیم به شما... ای چلچراغ خوبی ها!

### جان عدل

صد هزاران اولیا، روی زمین  
از خدا خواهند مهدی را یقین  
یا الهی، مهدیم، از غیب آر  
تا جان عدل گردد آشکار  
مهدی هادیست تاج اقیابا  
بهترین خلق برج اولیا  
ای ولای تو معین آمده  
بر دل و جانها همه روشن شده  
ای تو ختم اولیای این زمان  
وز همه معنی نهانی، جان جان  
ای تو هم پیدا و پنهان آمده  
بنده «عطارت» ثناخوان آمده  
عطار نیشابوری

## ستاره چشم انتظار ما شوق دیدار

سرم را می زخم از بی کسی گاهی به درگاهی  
نه با خود زاد راهی بردم از دنیا، نه همراهی  
اگر زاد رهی دارم همین اندوه و فریاد است  
«نه بر مژگان من اشکی نه بر لبهای من آهی»  
غروبی را تداعی می کنم با شوق دیدارش  
تماشا می کنم عطر تنش را هر سحرگاهی  
دلم یک بار بویش را زیارت کرد... این یعنی  
نمی خواهد گدایی را براند از درش شاهی  
نمی خواهم که برگردد ورق، ابلیس برگردد  
دعای دست می گویم، چرا چیزی نمی خواهی؟  
از این سرگستگی سمت تو پارو می زخم مولا!  
از این گم بودگی سوی تو پیدا می کنم راهی  
به طبع طوطیان هند عادت کرده ام، هندو  
همه شب رام رامی گفت و من الله الهی  
هلال نیمه ی شعبان رسید و داغ دل نو شد  
دعای آل یاسین خوانده ام با شعر کوتاهی  
اگر عصری ست یا صبحی تو آن عصری تو آن صبحی  
اگر مهری ست یا ماهی تو آن مهری تو آن ماهی  
دل مصر و یمن خون شد ز مکر نابردارها  
یقین دارم که تو آن یوسف افتاده در چاهی  
علیرضا قزوین

ای آخرین ستاره ی چشم انتظارها  
حلقه زدند دور نگاهت، مدارها  
خورشیدی و تبلور نور زلال تو  
سرسبز کرده وسعت آینه زارها  
ما شبنیمیم و مهر تو، مهر قبول ماست  
یک جرعه نور ریز به گوشه کنارها  
تا شعله شعله عشق تو عیوق مان کند  
ما ذره ذره دور تو گردیم بارها  
ما را عصای دست کلیمانهات ببین  
تا بشکند طلسم همه شبهه مارها  
یک جمعه در طراوت باران ظهور کن  
یک جمعه محو کن همه گرد و غبارها  
از این بعد، خیمه ی آرام چشمستان  
باشد قرارگاه دل بی قرارها  
باید همه به سمت نگاهت سفر کنند  
باید یکی شوند خطوط قطارها  
عارف دهقانی

### دل ما و صفای بارانت

دل ما و صفای بارانت، از دعای تو سبز و سیرابیم  
«و من الماء کل شیء حی» همه مدیون حضرت آیم  
از زلال تو رویشیم ای آب، دل به دریا که می زخم ای آب  
موج در موج شرح دلتنگی ست، لب هر جوی اگر که بی تابیم  
دجله هر شب هزار و یک قصه از نیستان سامرا دارد  
مثل ما که هزار و یک سال است زائر غصه های سردابیم  
بی تو یک روز خوش نبود و نرفت آب خوش از گلویمان پایین  
یا سرابیم بی تو در پوچی یا که در خواب خویش مردابیم  
کی بتابی تو یک شب بی ابر، بر شبستان حوض کوچک مان؟  
و ببینیم باز هم با تو، غرق تسبیح موج و مهبابیم  
گفته پیری که از بلندی کوه، جویبار دل تو جاری شد  
ما که یک عمر رفت و در خواییم «مگر این چند روز درابیم»  
آمدی بغض کوچها و اشد، اشکها قطره قطره دریا شد  
باشما هر جزیره خضراء شد، در بهارت چه سبز و شادابیم  
قاسم صرافان

### گمان کنم که زمانش...

گمان کنم که زمانش رسیده برگردی  
به ساحت شب قدر، ای سپیده برگردی  
هزار بیت فرج نذر می کنم شاید  
به دفتر غزلم ای قصیده برگردی  
زمان آن نرسیده کرامتی بکنی  
قدم به خانه گذاری به دیده برگردی؟  
مزار حضرت مهتاب را نشان بدهی  
به شهر سبزترین آفریده برگردی  
گمان کنم که زمانش... گمان کنم حالا  
که پلک شاعری من پریده برگردی  
نگاه کن! به خدایی تو زندگی تنهاست  
قبول کن که زمانش رسیده برگردی  
نغمه مستشار نظامی

### سال فرج

هر راه بجز راه تو کج خواهد شد  
بی لطف تو آسمان فلج خواهد شد  
ما منتظران اگر بخواییم همه  
امسال، همان سال فرج خواهد شد  
سید مجتبی شجاع

### آشنایی

کجایی؟ ای همه هستی فدایت  
فراز کپکشان ها خاک پایت  
به راهت منتظر ماندم شب و روز  
دلم هر لحظه می لرزد برایت  
بیا که جمعه ها در انتظارم  
ز سمت کعبه کی آید؟ صدایت  
به مهر تو خزان دل بهارست  
که بویدم گل از باغ ولایت  
تگاهی کن به مرغ سینه من  
که هر لحظه زنده پر در هوایت  
ظهورت را طلب کن از خداوند  
که سر سبز است دستان دعایت  
طیب قلب پر دردم تویی تو  
و من محتاج درمان و دوایت  
دل من با تو دارد آشنایی  
تگاهی کن به سوی آشنایت  
غلامرضا زربانویی (رضا)



### خدا کند که بهار رسیدنش برسد

خدا کند که بهار رسیدنش برسد  
چو گرد بر سر راهش نشسته ام شب و روز  
هزار دست پر از خواهشند و گوش به زنگ  
چه سالها که درین دشت، خوشه چین ماندم  
بر این مشام و بر این جان چه میشود یارب!  
خدا می دل چشم انتظار من تا چند  
چقدر بر لب این جاده منتظر ماندن؟  
خدا کند که از آن دور نوسش برسد  
سعید بیابانکی